

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۳۶ - شنبه ۱۴/۱۰/۹۴

در قسم دوم از نسخ حکم، سؤال این بود که اگر شک شود آیا شارع، قید زمانی را برای حکم قرار داده است یا خیر، آیا استصحاب جاری است یا خیر؟

برخی اشکالی را بر این نوع استصحاب وارد کردند که این استصحاب در حق کسانی که زمان غیر محتمل النسخ را درک کرده‌اند جاری است. زمانی که این حکم قطعاً نسخ نشده بود در حق آنها وجود داشت، شک می‌کنند که آیا بعد از آن هم وجود دارد یا نه، استصحاب را جاری می‌کنند. اما نسبت به کسانی که بعداً پدید آمدند و از اول احتمال می‌دهند که این حکم در زمان آنها منسوخ بوده، چگونه می‌توان استصحاب کرد؟! بنابراین این استصحاب به خاطر تعدد موضوع و اختلاف موضوع جاری نیست.

جوابی داده شد که از طریق قاعده‌ی اشتراک احکام، حکم را برای سایرین اثبات می‌کنیم و برخی اشکال کردند که به این قاعده هم نمی‌شود تمسک کرد. پاسخ^۱ آنست که:

اگر احکام شرعیه علی نهج قضایای خارجیه باشد، اشکال وارد است؛ زیرا زیدی که زمان عدم نسخ

۱. فرائد الاصول، ج ۲، ص ۶۵۵:

و حله أن المستصحب هو الحكم الكلي الثابت للجماعة علی وجه لا مدخل لأشخاصهم فيه.

إذ لو فرض وجود اللاحقين فی السابق عمهم الحكم قطعاً فإن الشریعة اللاحقة لا تحدث عند انقراض أهل الشریعة الأولى غاية الأمر احتمال مدخلية بعض أوصافهم المعترية فی موضوع الحكم و مثل هذا لو أثر فی الاستصحاب لقدح فی أكثر الاستصحابات بل فی جمیع موارد الشک من غیر جهة الرافع.

✓ أجدد التقریرات، ج ۲، ص ۴۱۴:

(التنبیه السابع) لا فرق فی جریان استصحاب النسخ بین کون الشاک موجوداً فی زمان حدوث الخطاب أو معدوماً

لما عرفت غیر مرة من ان الأحکام المجعولة انما هی من قبیل القضايا الحقیقیة المفروض فیها وجودات موضوعاتها فلا اختصاص لها بخصوص الموجودین فی ذلك و علیه فکل مکلف شک فی بقاء حکم من الأحکام فشکه فیہ شک فی البقاء بعد الیقین بالحدوث (و منه ینظر) اندفاع ما قیل من عدم صحة جریان الاستصحاب فی حق المعدومین لعدم العلم بثبوت حکم فی حقهم فیکون إثبات حکم فی حقهم من باب إسراء حکم من موضوع إلی آخر لا من باب إبقاء حکم فی الموضوع الثابت له.

حکم را درک کرده، با عمروی که درک نکرده متفاوت است و حکم زید را نمی‌شود به عمرو اسراء داد؛ زیرا یکی زمان عدم نسخ را درک کرده و دیگری درک نکرده است. و همان‌طور که گفتیم، به قاعده‌ی اشتراک احکام هم نمی‌شود تمسک کرد.

ولی از آنجا که احکام شرعی، نوعاً بر اسلوب قضایای حقیقیه است؛ یعنی افراد خارجیّه مورد نظر نیست بلکه به نحو کلی، هر بالغی حکمش چنین است، وقتی گفته می‌شود: «صلاة الجمعة واجبة» به زید و عمرو و بکر کاری ندارد و كأن گفته است: «على كلِّ بالغ مستجمع لشرايط التکليف، تجب صلاة الجمعة» اما آن بالغ، چه کسی است و آن مستجمع شرايط تکليف کیست، این بیان متعرض آن نیست و فرض این است که شک می‌کنیم این بیان یعنی «تجب صلاة الجمعة» مربوط به ده سال، بیست سال، دویست سال یا بیشتر است؟ موضوع آن حکم نیز، من یا مثلاً عمرو یا بکر نیست تا گفته شود با هم متفاوتند، بلکه موضوع مثلاً هر بالغ مستجمع شرايط تکليف است. استصحابی که در اینجا جاری می‌شود آن است که هنوز این قاعده که «كل مستجمع لشرايط التکليف، تجب عليه صلاة الجمعة» باقی است. بنابراین از این نظر مشکلی پدید نمی‌آید.

اشکال دوم بر جریان استصحاب در نوع دوم نسخ

این استصحاب، معارض به استصحابی عدمی است. هر کسی دوران عدم بلوغی داشته است و تکلیفی نداشته است، لذا شک می‌کند که بعد از بلوغ، عدم الحکم، مثلاً عدم وجوب صلاة جمعه آیا منقلب به وجوب صلات جمعه شد یا خیر؟ استصحاب عدم وجوب صلات جمعه جاری می‌کند و در نتیجه با استصحاب وجوب صلات جمعه معارضه می‌کند و استصحاب بقاء حکم با استصحاب عدم حکم، هر دو ساقط می‌شوند.

پاسخ اشکال معارضه

روشن است که اگر دو استصحاب هم جاری باشد، استصحاب حکم، حاکم بر استصحاب عدم حکم است بلکه می‌توان گفت تعارضی ندارند؛ چون استصحاب عدم حکم، غایت داشت که همان عدم بلوغ بود و استصحاب حکم، شرط داشت که همان بلوغ بود. بنابراین این دو با هم تعارضی ندارد، لذا اشکال دوم هم منتفی است.

البته باید توجه داشت اگر احراز می‌شد که بعد از بلوغ قطعاً آن عدم حکم نیست، با هم تعارض نداشتند، ولی وقتی احراز نشد و احتمال دادیم که حتی بعد از بلوغ هم عدم حکم باقی باشد استصحاب

عدم جاری است، نظیر استصحاب حلّیتی که در قضیه‌ی عنب بود و رفع مشکل به همان نحو است که قبلاً گذشت؛ زیرا:

جعل حکم، علی الفرض بین جعل قصیر و جعل طویل، مردد است. می‌دانیم حکمی جعل شده اما نمی‌دانیم وسیع جعل شده یا ضیق، قصیرش قطعی است مثلاً تا دو سال قطعی است پس استصحاب عدم ندارد، طویل بودنش مشکوک است و استصحاب عدم جعل اوسع از قصیر، جاریست. بنابراین نه تنها نمی‌توانیم استصحاب وجودی جاری کنیم بلکه استصحاب عدم جاری می‌کنیم.

به تعبیر دیگر چون بین جعل قصیر و طویل تردید است و جعل قصیر قطعی است و عدم جعل طویل هم با اصل عدمی احراز می‌شود، نه حکم طویل را می‌شود استصحاب کرد و نه کلی حکم را می‌شود استصحاب کرد. نظیر جایی که فردی غیر متطهر بود و مایع خارج از او مردد بین بول و منی بود.

در حقیقت با احتمال اینکه نسخ مقید به زمان خاصی باشد یا نباشد، نمی‌توانیم استصحاب حکم را جاری کنیم بلکه استصحاب عدم جعل به نحو طویل جاریست و استصحاب عدم نسخ به این معنا، جاری نیست.

حال اگر کسی در شک در قید زمان، قائل شد که حکم به بقاء می‌شود ولو استصحاب در کار نباشد و این یک امر مسلم باشد، ملتزم می‌شویم. ولی معلوم نیست این مطلب مسلم باشد که اگر در قید زمان شک کردیم، حکم به بقاء می‌شود. آری، حکم به بقاء می‌شود اما نه به استصحاب بلکه به اطلاق لفظی خود دلیل که فرموده «صلاة الجمعة واجبة» که مثل هر اطلاق دیگری حجت است، شک می‌کنیم قید خورده است یا خیر، اطلاق می‌گوید قید ندارد. شک می‌کنیم مقید تا فلان زمان است یا خیر، مقتضای اطلاق این است که مقید نیست؛ زیرا مولا در مقام بیان بوده و قیدی هم نیاورده و مقسمی را هم که می‌تواند شامل مورد مشکوک شود آورده است، پس اطلاق دارد.

شاید منشأ اینکه گفته‌اند استصحاب جاری است این است که می‌توان اطلاق از آن گرفت، مثل «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»^۱، «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»^۲، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»^۳ و ... که نسبت به زمان آینده اطلاق دارند و می‌توان به این اطلاق ازمانی تمسک کرد.

بعضی گفته‌اند از راه دیگری هم می‌توانیم اثبات استمرار حکم کنیم و آن تمسک به روایاتی است که

۱. المائدة / ۳۸.

۲. النور / ۲.

۳. البقرة / ۲۷۵.

بعضی از آنها صحیح است که بیان می‌کنند: «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ احکام اسلام که توسط پیامبر اسلام ﷺ بیان شده است تا يوم القيامة امتداد دارد، لذا اگر شک کردیم حد زانی در این عصر هم هست یا خیر، می‌گوییم مستدام الی يوم القيامة.

با فرضی که بیان شد، نمی‌توان به این روایات تمسک کرد؛ زیرا اگر کسی احتمال دهد آن حلال یا حرام از اول مقید به زمان خاص بوده مثل آیهی نجوی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً﴾^۲، به این روایات نمی‌توان تمسک کرد؛ چون این روایت می‌گوید آن چیزی که حلال است به آن نحوی که حلال است تا آخر باقی است و آن چیزی که حرام بوده به همان نحوی که حرام بوده هنوز باقی است و تا روز قیامت هم حرام است. فرض کنید اگر صدقه قبل از نجوی تا دو سال واجب بوده است، نمی‌شود گفت تا الآن واجب است.

مگر اینکه کسی ادعا کند ظاهر این روایت شریفه، بالخصوص نظر به الغاء قید زمان است و این مطلب که: فکر نکنید احکام اسلام، منحصر به زمان خاصی است، مگر جایی خارج شده باشد. در این صورت شبهه‌ی مصداقیه نمی‌شود و شبهه‌ی مفهومی می‌شود؛ کأن فرموده است هر حکمی ادامه دارد مگر جاهایی که معلوم است نسخ کرده‌ام.

در هر حال اطلاقات خود ادله کافی است، اجماع هم وجود دارد که بعید نیست اجماع نیز ناشی از اطلاقات ادله باشد، با این اطلاقات دیگر نیازی به استصحاب و یا روایتی مثل «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» نیست.

بررسی جریان استصحاب در نسخ نوع اول

نوع دیگر نسخ این بود که احتمال داده شود شارع حکم را الغاء کرده است نه اینکه از اول مقید به زمانی بوده است. در عالم اعتبار، مانعی ندارد شارع چیزی را جعل کند و بعد بگوید به خاطر مصلحتی آن

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۱۶۹، ح ۵۲ (۳۳۵۱۵):

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عُثْمَانَ الْكَرَّاجِيُّ فِي كِتَابِ كَنْزِ الْفَوَائِدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ طَالِبِ الْبَلَدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ جَعْفَرِ النُّعْمَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَقْدَةَ عَنْ شَيْخِهِ الْأَرْبَعَةَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانَ الْأَخْوَلِ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنَبِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيُّهَا النَّاسُ حَلَالِي حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - وَ حَرَامِي حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - أَلَا وَ قَدْ بَيَّنَّهَمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْكِتَابِ - وَ بَيَّنَّهَمَا لَكُمْ فِي سُنَّتِي وَ سِيرَتِي وَ بَيْنَهُمَا شُبُهَاتٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ بَدَعٌ بَعْدِي مَنْ تَرَكَهَا صَلَحَ لَهُ أَمْرُ دِينِهِ وَ صَلَحَتْ لَهُ مَرْوَتُهُ وَ عَرْضُهُ وَ مَنْ تَلَبَّسَ بِهَا وَقَعَ فِيهَا وَ اتَّبَعَهَا كَانَ كَمَنْ رَعَى غَنَمَهُ قُرْبَ الْجَمِيِّ وَ مَنْ رَعَى مَاشِيَتَهُ قُرْبَ الْجَمِيِّ نَازَعَتْهُ نَفْسُهُ إِلَى أَنْ يَرْعَاهَا فِي الْجَمِيِّ أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمَى أَلَا وَ إِنَّ حِمَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَحَارِمُهُ فَتَوَقَّوْا حِمَى اللَّهِ وَ مَحَارِمَهُ الْحَدِيثَ.

۲. المجادلة / ۱۲: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً...﴾

را لغو می‌کنم. آیا اگر در چنین نسخی شک شود، استصحاب جاری است؟
طبیعی است که استصحاب جاری است؛ زیرا جعلی که ذاتاً با مجعولش یکی است و اعتباراً متفاوت است محقق شده است، شک می‌کنیم که به دست خود جاعل زائل شده یا نه، استصحاب جعل جاری می‌کنیم و حکم به بقاء می‌نماییم.

یک اشکال بر این استصحاب آن است که معارض به استصحاب عدم تکلیف قبل از بلوغ است که جواب آن نیز از ماسبق روشن می‌شود و دیگر احتیاج به تکرار نیست.

یک اشکال دیگر آن است که استصحاب جعل که جاری می‌شود از آنجا که ترتب مجعول بر جعل، ترتب عقلی است، پس مثبت است و این استصحاب جعل کافی نیست.

جواب این اشکال هم روشن است که جعل و مجعول ذاتاً یکی است و اعتباراً فرق دارند. استصحاب جعل یعنی استصحاب همان مجعول و آثار هم بر آن مترتب است حتی آثار عقلیه؛ زیرا بعض آثار اگر بر اعم از حکم واقعی و ظاهری مترتب شود، ترتیب بر مستصحب، به نحو ترتب بر اصل مثبت نیست. بنابراین می‌توانیم احکام عقلیه‌ی آن را که وجوب امثال باشد مترتب کنیم. استصحاب وجوب صلات جمعه، نتیجه‌اش وجوب امثال است.

تنها به یک نکته باید توجه شود که نمی‌توان احتمال نسخ به این معنا را با تمسک به اطلاق لفظی خود دلیل اثبات کنیم و مثلاً بگوییم شارع فرموده است «صلاة الجمعة واجبة» و احتمال الغاء آن را می‌دهیم، ولی چون شارع قیدی نیاورده و اطلاق «صلاة الجمعة واجبة» بی‌قید است پس هنوز باقی است و الغاء نشده است. این کلام درست نیست؛ زیرا بحث در این نوع نسخ، این است که احتمال می‌دهیم اصل این بیان الغاء شده باشد. وقتی اصلش الغاء شده باشد اطلاق معنا ندارد، از این جهت نمی‌شود این نوع احتمال نسخ را با تمسک به اطلاق خودش نفی کرد.

آری، با تمسک به «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» به خوبی می‌توانیم اثبات دوام کنیم؛ زیرا روایت شریفه بیان می‌کند آنچه که حلال شده است، الغاء نمی‌شود و تا روز قیامت باقی است. شک می‌کنیم آیا این «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» تخصیص خورده است یا خیر، می‌توانیم تمسک به اطلاقش کنیم؛ چون یک شبهه‌ی مفهومی است نه مصداقیه.

بنابراین نسخ به این معنا، هم مجرای استصحاب است و هم می‌توان در آن به اطلاق «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» تمسک کرد.

بحث احتمال نسخ احکام شریعت و جریان یا عدم جریان استصحاب در آن بحمد الله پایان یافت.

استصحاب احکام شرایع سابقه

احکامی در دین جناب موسی علی نبینا و آله و علیه السلام یا شریعت حضرت عیسی و قبل از آن‌ها در شریعت یوسف علیه السلام، جناب ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بوده است، آیا می‌شود آن احکام را استصحاب کرد یا خیر؟

مثلاً در قضیه‌ی جناب یوسف آمده است ﴿وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ﴾^۱ که گفته‌اند این همان جعله است و شخصی می‌تواند جعله را از طرف دیگری جعل کند، البته اگر علم به رضایتش باشد و لازم نیست خود صاحب جعل، جعل کند.

یا چیزی نظیر این، که در مورد قضیه‌ی حضرت ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ که قسم خورد به جهتی زوجه‌ی خود را صد ضربه بزند، بعد خداوند متعال به او فرمود: ﴿وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا﴾^۲ یک دسته از شماربخت مثل شاخه‌های گندم و این‌ها بگیر و به هم ببند و یک ضربه بزن، پس بر یمین این‌گونه هم می‌شود و می‌تواند در شریعت ما هم باشد. یا اطلاق ﴿أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾^۳ را نسبت به این امت استصحاب کنیم.

یا در مورد شعیب آمده است ﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ﴾^۴ که مهریه را می‌شود از منافع قرار داد یا اینکه حتی بالاتر، کار برای پدر زن قرار داد ﴿أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ﴾ و ربطی به خود عروس نداشته باشد، استصحاب کنیم که هنوز این حکم زنده است. آیا می‌شود این احکام را استصحاب کرد؟

اشکال اول بر استصحاب احکام شرایع سابقه

شما که می‌خواهید احکام شرایع سابقه را استصحاب کنید، آن احکام را از کجا می‌آورید؟ یا از تورات می‌آورید یا از تلمود یا از انجیل، و این‌ها محرف است و اصلاً یقین سابق نسبت به آنها نداریم. حتی خود اهل این کتب هم این حرف را فی‌الجمله قبول دارند.

پاسخ به اشکال اول

اول: مقصود حکمی است که به روش صحیح و قابل اطمینان به دست ما رسیده است. یعنی توسط

۱. یوسف / ۷۲: ﴿قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾

۲. ص / ۴۴: ﴿وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَتْ إِنَّآ وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾

۳. المائدة / ۴۵: ﴿وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ...﴾

۴. القصص / ۲۷.

خداوند متعال در قرآن نقل شده یا روایات صحیحه دال بر آن بوده است و در دین آن‌ها بوده است، در این صورت آن مشکل وجود ندارد.

دوم: ممکن است با تتبع در همه‌ی این کتب مثلاً در انجیل لوقا، انجیل متی، انجیل یوحنا و... یا تورات، تلمود، و... یقین پیدا کنیم که این حکم در شریعت موسی یا عیسی بوده است و شک در دوامش کنیم. بنابراین کسی مدعی نیست هر چیزی را که آنها به عنوان حکم الهی تلقی کردند بخواهیم استصحاب کنیم.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی